

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. بحث در استدلال به آیهی تجارت بود برای بطلان بیع اکراهی، حتی اگر مکره راضی بشود و اجازه بکند. وجه استدلال این بود که از آیهی شریفه استفاده‌ی حصر می‌شود که فقط و فقط معامله‌ای صحیح است که «تجارة عن تراض منکم» باشد و در عقد مکره و بیع مکره این تجارة عن تراض وجود ندارد. و لو این که لاحقاً تراضی پیدا بشود اما این تجارت عن تراض نیست. یعنی از روی تراضی حدوث پیدا نکرده. بلکه بعد الحدوث که آن حدوثش از غیر تراضی بوده لحق به التراضی. آن لحوق تراضی موجب نمی‌شود که عن تراض صادق باشد. پس بنابراین باطل است چون تنها صحیح این است. این استدلال. که شاید این استدلال را محقق کاظمی یا کاظمینی صاحب مقابس الانوار رضوان الله علیه برای آن‌ها کرده.

جوابی که از این استدلال داده شده به این بیان عرض می‌کنیم که این قول به حصر، استفاده‌ی حصر از آیهی شریفه مبتنی بر احد الامرین است. که یا بگوییم این استثنای متصل فقط حصر دلالت می‌کند دون المنقطع و آیه استثناء آن متصل است و یا این که بگوییم استثناء مطلقاً چه متصل و چه منقطع این یدل علی الحصر. یکی از این دو تا امر است. و هر دوی این‌ها هم ناتمام است. پس از راه حصر شما نمی‌توانید چیزی را اثبات بکنید.

اما توضیح امر اول که بگوییم بلکه استثناء متصل است که حصر را می‌فهماند نه منقطع. و آیه هم استثنائش متصل است. چون کأنّ خدای متعال در مستثنی منه می‌فرماید «لا تأکلوا اموالکم بینکم بوجهٍ من الوجوه و بسبب من الاسباب الا أن تكون تجارة عن تراض» اگر این جوری گفته بود که متصل بود. صریحاً اگر این جوری گفته بود که متصل بود. «لا تأکلوا اموالکم بینکم بوجهٍ من الوجوه و بسببٍ من الاسباب الا أن تكون تجارة عن تراض منکم» آن وقت آن بالباطل که آن وسط آمده مثل یک جمله‌ی معترضة است. که آن دلیل بر این است که چرا ما این حرف را زدیم؟ چون اگر به تجارة عن تراض نباشد که در مستثنی می‌گویید آن باطل است. آن وجه من الوجوه و سبب من الاسباب باطل است. نظیر این عبارت که مثلاً گفته می‌شود لا تضرب الیتیم ظلماً الا تأدیباً، این ظلماً که این وسط واقع شده بین مستثنی منه و مستثنی این در حقیقت جای آن بعد است یعنی لا تضرب الیتیم الا تأدیباً، چرا می‌گویند لا تضرب الا تأدیباً؟ چون غیر این ظلم است، چون اگر این جوری نباشد ظلم است. این جا هم لا تأکلوا اموالکم بسبب من الاسباب و بوجه من الوجوه الا این که تجارة عن تراض باشد چون

اگر غیر از این باشد اکل به باطل است. خب این می‌شود استثناء متصل، وقتی که استثناء متصل شد خب دلالت بر حصر می‌کند دیگر. می‌گوید همه این جور هستند الا این، ظاهر آن این است که غیر این نیست و الا باید چیزهای دیگر را هم ذکر می‌کرد پس ظهور در حصر دارد.

اگر بخواهیم آیه را این جور معنا بکنیم تا بشود استثناء متصل، و حصر را دلالت بکند این را امام می‌فرمایند که این کما تری است. «ضرورة أن رفع اليد عنها اهون من ارتكاب هذا الامر الرکیک الذی لا یصدر من متعارف الناس» این که این بالباطل را بیایی این وسط قرار بدهی و در حقیقت به قول محقق ایروانی، استثناء هم می‌شود استثناء مفرق، چون مستثنی منه کأن در کلام هم ذکر نشده دیگر. وقتی مستثنی منه در کلام هم ذکر نشود می‌شود مفرق یعنی «لا تأکلوا اموالکم بسبب من الاسباب و بوجه من الوجوه» این بوجه من الوجوه و بسبب من الاسباب را کأن مقدر می‌گیریم. «الا أن تكون تجارة عن تراض» آن وقت این بالباطلی که این وسط آمده این دلیل این است که چرا مجموع این مستثنی و مستثنی منه را ما گفتیم چون اگر غیر از این بخواهی بگویدی باطل است. کما این که آن جا اگر بخواهی غیر از این بگویی که لا تضرب الا تأدیاً، به غیر این بخواهی بگویی ظلم است. این جا در آن مثال. ایشان فرموده این رکیک است متعارف مردم هم این جور حرف نمی‌زنند به این شکل.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی رضوان الله علیه در تفسیر ایشان فرموده که نه... ایشان یک جور دیگر می‌فرماید در جواب، می‌فرماید که «و هذا النحو من الاستعمال و إن کان جائزاً معروفاً عند اهل اللسان» امام اصلاً می‌فرمایند که این رکیک است و لا یصدر من متعارف الناس، آقای طباطبایی می‌فرمایند نه این استعمال «جائزاً معروفاً عند اهل اللسان، الا أنك قد عرفت أن الاوفق لسياق الآیه هو الانتقطاع الاستثناء» أوفق این است. حالا چرا اوفق به نظر ایشان این است؟ مرحوم علامه.

وجه اوفقیت آن از نظر علامه این است که اگر این جور بگوییم که به وجه من الوجوه، فلان، الا این، این باید تخصیص‌هایی بخورد، بوجه الا این که تجارة عن تراض باشد. خب ما خیلی چیزهای دیگر هم داریم که تجارت نیست ولی اکل مال آن جور نیست که با سبب آن‌ها باطل باشد. یا اصلاً اباحه می‌کنند. هبه می‌کنند. هبه‌ی غیر معوضه. تجارت حتماً بیع صادق نیست. یا موارد احیاء، حیازت، این‌ها همه هست. اگر ما استثناء متصل می‌گیریم و یک مستثنی منه مقدری در کلام قرار بدهیم به وجه من الوجوه و بسبب من الاسباب، آن وقت فقط آیه تجارة عن تراض را خارج می‌کند و ده‌ها مورد دیگر هم باید با استثناءهای دیگر هی خارج بشود.

ولی اگر منقطع باشد این را نگیریم نه، او چون حصری دلالت نمی‌کند در استثناء منقطع حصر نیست، یک مطلبی در مستثنی گفته شده یک مطلبی در مستثنی منه گفته شده و حصر هم نیست.

س: خب این به ضمیمه حرف امام یا حرف تنقیح مناط یا حرفی که می‌زنند که؟؟؟ که از آن تخصیص اکثر یا تخصیص موارد دیگر لازم نیاید چی؟؟؟ نمی‌شود این حرف.

ج: چی؟

س: این حرف آقای طباطبایی را؟؟؟ دفع بکنیم با آن بیانات، یا بیان امام که بگوییم تجاره عن تراض بما هو هو نیامده بلکه بخاطر حق آمده؟؟؟

ج: آن را دیگر بله، آن دیگر بیان آخری است. حالا روی فعلاً ...

س: نه یک تقابلی الان انداختند در این مقام، این تقابل حل می‌شود.

ج: آن را حالا بعداً می‌گوییم. خود امام هم بعد می‌فرمایند. حالا فعلاً روی آن برداشتی که نرویم بگوییم که ما از آن مطلق الباطل می‌فهمیم، از آن مطلق الحق را می‌فهمیم. حالا روی همان روالی که ...

س: مورد غالبی را گفته، مورد شایع و غالب را گفته. از این باب است حصر. تخصیص اکثر به این معنی که بیایند مورد غالب را که ... اولاً که؟؟؟

ج: نه مورد غالب را که گفته بالاخره باید استثناء بشود دیگر، وقتی گفتی بوجه من الوجوه، و در مستثنی منه می‌گویند ظاهر این است. پس وقتی بوجه من الوجوه شد خب بحسب غالب هم آمده این را استثناء کرده ذکر کرده ولی بالاخره آن‌ها هم استثناء هست دیگر، باید آن‌ها را هم تخصیص بزنیم. این یکی، یکی باز با سیاق آیه‌ی دیگر بهتر جور درمی‌آید اگر ما منقطع بگیریم و متصل نگیریم، با آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ» (بقره، ۱۸۸) که آن‌جا ظاهر این است که آن بالباطل در آن‌جا تعلیل نیست. «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» که غیر از همان لاتأكلوا هست. در این آیه ظاهراً، این‌جا هم ظاهرش همین است. ایشان به این مجموعه این را می‌گویند استظهار از ... و لو این‌که آن غلط نیست متعارف بین ناس هم هست خلافاً لامام که می‌فرمایند اصلاً رکیک است و متعارف از ناس نمی‌گویند.

بنابراین حالا یا بگوییم ظهور ندارد، ظهور در این ندارد. این مال فرمایش امام، یا به فرمایش آقای طباطبایی قدس سرهما، یا بگوییم که آیه مجمل است. اگر هر دوی آن‌ها تعارف عن الناس دارد. هم این ممکن است باشد و هم آن ممکن است که باشد. معینی نداریم. اگر صرف‌نظر بکنیم از آن سیاق و از این‌که تخصیص... تخصیص زیادی هم باید به آن بزنیم. خب این جوری معنا بکنیم یا آن جوری معنا بکنیم؟ تاب هر دوری آن‌ها را دارد این جمله.

س: استاد رکاکتی که حضرت امام می‌فرمایند ظاهراً به ذهن انسان می‌رسد که خیلی تمام نباشد.؟؟؟ و همان فرمایش علامه بهتر باشد.؟؟؟ چون واقعاً مردم این‌طور استعمال می‌کنند. این استعمال را شاید بگوییم که رکیک نیست ولی خب؟؟؟

ج: بله حالا ایشان می‌گویند مثلاً تعلیل را توی چون جمله تمام نشده، حرفت تمام نشده تعلیلش را ذکر نکنی بعد بیایی بقیه‌ی کلام را ذکر نکنی.

س: می‌دانم این کار را انجام می‌دهم اما کاری ندارم که این حیث تعلیلش چه جوری است؟

ج: خب انجام می‌دادند کار رکیک انجام می‌دادند.

س: نه مهم این است که استعمال؟؟؟ خب عرف باشد حالا شما بخواهید؟؟؟

ج: نه رکیک هست یا نه؟

س: نه استعمالی را که شایع بین مردم است را شما نمی‌توانید بگویید که رکیک است. رکیک یعنی استعمالی که ذوق عقلانی پس می‌زند. این ذوق عقلانی را پس نمی‌زند.

ج: بله حالا رکاکت آن البته یک فرقی بین گاهی... من که گاهی می‌گویم آقایان فقهای که عرب هستند یا توی عرب‌ها زندگی کردند گاهی از جمله غیر از آن‌هایی که فارس هستند؟؟؟ خب علامه‌ی طباطبایی مدتی عراق بودند و آن‌جا تحصیل کردند زمانی که با طلبه‌ها و این‌ها بودند. امام پانزده سال درست است که آن‌جا مشرف بودند ولی زمان مرجعیت‌شان که داخل مردم نبودند. این شنیدم وقتی که به امام مراجعه می‌کردند برای استخاره، عرب‌ها و این‌ها، می‌فرمود ایشان استخاره می‌کردند که خوب است بد است. احمد آقا می‌گویند خدمت ایشان که بابا حالا شما مثلاً عربی به این‌ها بگویید مثلاً جید و نمی‌دانم فلان، خب عربی بگویید. ایشان می‌گویند آقای شاهرودی یک عمری هست این جاست می‌گویند خوب است بد است. حالا ما ...

یا این‌که این جوری بگوییم که درست است این خودش فی نفسه خلاف ظاهر هست. اما فرمایش محقق ایروانی را بگوییم، بگوییم ظهور الا در این‌که استثناء حقیقی است این اقوی است از این‌که احتمال بدهیم استثناء منقطع است و یک مقدری در تقدیر نیست. چون ظاهر الا این است که واقعاً دارد استثناء می‌کند. یعنی یک چیزی را دارد بیرون می‌آورد از آن. مستثنی را. نه که هیچ نیست و همین‌طور باید این ... یک استثنایی را همین‌طور آمده ذکر کرده. که منقطع باشد. چون آن اظهر است اقوی است خود این قرینه می‌شود برای این‌که بگوییم که بله استثناء مفرق است یک سبب من الاسباب و وجه من الوجوه در تقدیر است که «لا تأكلوا اموالكم بينكم بوجه من الوجوه و بسبب من الاسباب الا أن تكون تجارة عن تراض لأن غيرها باطلة» یکی این جور معنایی...

امام قدس سره می‌فرمایند که «و دعوی أن ظهور الا فی الاستثناء الحقیقی اقوی من ظهور الباطل فی العرف غیر صحیح فی المقام الذی ظاهره الانقطاع عرفیاً کان الباطل أو شرعياً» ایشان می‌فرماید این حرف صحیح نیست چرا؟ برای خاطر همان حرفی که زدیم برای این‌که آن رکیک است وقتی این جور حرف زدن رکیک باشد این حالا ظهور الا فی نفسه درست است ولی در جایی که لازمه‌ی آن یک امر رکیکی نباشد. اما در جایی که لازمه‌ی آن یک امر رکیکی، تحقق یک امر رکیکی هست آن‌جا چنین اقوایی ندارد.

خب ایشان طبق آن نظر شریف خودشان این‌طور از محقق ایروانی می‌توانند جواب بدهند.
س: حاج آقا مؤید این‌که این عقاید وجود دارد این است که توی استثنائات منقطع هم ادباء معمولاً همین کار را می‌کنند می‌آیند برای این‌که توجیه بکنند آن را، فرمایش اخیری که فرمودید که استثناء چون با الا؟؟؟
ج: آن‌ها را می‌گوییم. آن‌ها خواهد آمد.

خب این‌جا ایشان این‌جور جواب دادند. اگر ما آن رکاکت را نپذیریم و مشی مرحوم علامه‌ی طباطبایی قدس سره را داشته باشیم. خب ایشان هم جواب می‌دهند که بله ما در این‌جا این قرینه‌ای را که شما می‌گویید «الا فی نفسه» این ظهور دارد در این‌که استثناء حقیقی است این‌جا قرینه‌ی بر خلاف وجود دارد آن قرینه‌ی سیاق و آن‌که استثنائات فراوانی هست، سیاق به آیه‌ی دیگر را، این‌ها را ما داریم و این قرینه می‌شود مثل این‌که ما به واسطه‌ی این قرائن دست از اصالة الحقیقة برمی‌داریم معنای مجازی را می‌گیریم. این‌جا هم الا درست است که حقیقتش آن است در آن ظهور فی نفسه‌اش در آن است. مثل اصالة الحقیقة. اما این‌جا وقتی قرینه‌ی دیگری وجود دارد نمی‌توانیم بگوییم که به اصالة الحقیقة اخذ بکنیم بگوییم الا، الای آن‌جوری باشد.
پس بنابراین نمی‌توانیم از راه محقق ایروانی هم قدس سره بگوییم که این استثناء حتماً استثناء متصل است پس هست استفاده بشود.

بنابراین اگر بخواهیم بگوییم که حصر و مفهوم حصر فقط مال مواردی است که استثناء متصل باشد و بخواهیم آیه را حمل بر استثناء متصل بکنیم، به این بیاناتی که گفته شد تمام نیست. این مطلب اول.
مطلب دوم این بود که نه، ما بیایم بگوییم آقا استثناء هر جا هست این دلالت بر حصر می‌کند سواءً کان منقطعاً أم متصلاً. چرا؟ بخاطر یکی از دو وجه. یا بخاطر این‌که تمام موارد انقطاع ظاهری در لب انقطاع نیست. یا بخاطر این جهت که مثلاً مرحوم سید در حاشیه فرموده باشد. یا بخاطر این‌که ما فایده‌ای و نکته‌ای ادبی و مبرری برای استثناء منقطع سراغ نداریم الا این‌که بخواهد افاده‌ی حصر بکند. پس بنابراین اگر منقطع هم شد مثل متصل افاده‌ی حصر می‌کند. پس بنابراین یکی از دو وجه هست. یا چون همه‌ی موارد استثنائات منقطع لباً و واقعاً به متصل برمی‌گردد و متصل را هم که قبول دارید که دلالت بر حصر می‌کند. یا برای این‌که اگر نخواهیم بگوییم که منقطع‌ها دلالت بر حصر می‌کند استثناء منقطع می‌شود بلا‌نکته و گزاف. فلذاست که می‌فهمیم که آن هم دلالت بر حصر می‌کند تا این‌که نکته داشته باشد.

اما بیان اول که بگوییم که همه‌اش برمی‌گردد لباً، فرمایش مرحوم سید قدس سره است که وقتی می‌گوید مثلاً «ما جائنی القوم الا الحمار» از این استثناء می‌فهمیم که مقصودش از آن قوم، فقط خود قوم نبوده. قوم و متعلقات و بند و بیل‌های آن. مراکب آن‌ها و این‌ها را هم در نظر داشته. ما جائنی القوم و ما یتعلق به من المراكب و غیرها الا الحمار، پس بنابراین متصل است دیگر. لباً به این برمی‌گردد. و این چه معنا دارد استثناء

آن، استثناء از چی؟ داخل نبوده که بخوای خارجش بکنی. پس خود این قرینه می شود که آن مستثنی منه یک امر جامعی است یک امر کلی ای است در نظر این آقا و این را دارد می گوید.
س: و لو ادعاء.

ج: بله دیگر، ادعاء یعنی چی؟

س: یعنی و لو این که آن لفظ باید با تضاد و ادعا آن طور معنای ???

ج: قهراً این قرینه می شود دیگر.

س: ??? تأکید بر حصر، یعنی ادعا می کنیم که اول آن را درست بکنیم تا بعد بگوییم که هیچ کدام از آن آدم ها نیامدند.

ج: نه حالا آن ها را خلط نکنید.

س: ادباء هم این طور می گویند.

ج: حالا می گوییم.

این جوری بگوییم.

خب «و ما قيل من أن الاستثناء المنقطع يرجع الى المتصل و في مثل قوله جائني القوم الا الحمار، يكون المراد من القوم اعم منهم و متعلقاتهم» مستثنی منه را این جوری قرار می دهیم. امام فرموده که این «لا يرجع الى محصل ف ??? أن في المثال صح ما ذكر على اشكال لكن في قوله تعالى «لا يسمعون فيها لغواً ولا تأثيماً» إلا قليلاً سلاماً سلاماً» (واقعه، ۲۵ و ۲۶) لا يصحّ این جا که این حرف را نمی توانید بزنید که. یعنی این سلاماً سلاماً را چه جور داخل لغو و تأثیم می خواهید بکنید؟

س: آن جا الا به معنای غیر است.

ج: نه.

س: حداقل احتمال آن وجود دارد یکی از معانی الا غیر است استثناء نیست. ???

ج: همان جا غیر هم غلط است غیر هم استثناء است.

س: نه.

ج: چرا دیگر غیر هم استثناء هست.

س: نه ???

ج: تکلفات است این ها. بل الارجاع الى ال ??? مستهجن و كذب و خلاف المقصود» این که فرمود علی اشكال، مقصود این است که جائی القوم الا حمارهم اگر گفت مگر حمارشان، خب معلوم می شود آن جا حالا بگوییم در مستثنی منه متعلقات هم مقصود بوده. اما الا الحمار گفته. بعد حالا بگوییم آن جا متعلقاتش هم مقصود است.

س: حمارهم که می‌گویید شما قوم را محدود فرض می‌کنید بعد می‌گویید نیاز به حمارهم داریم اگر قوم را وصفی فرض کردید اتفاقاً حمارهم نمی‌خواهد.

ج: بله شما این را می‌خواهید قرینه قرار بدهید.

س: ???

ج: شما مستثنی را می‌خواهید قرینه قرار بدهید.

س: حاج آقا فرض این است که خود قوم حمار را در برمی‌گیرد. نه این‌که لازم باشد حمار به قوم اضافه بشود.

س: ال هم دارد دیگر، الحمار، یعنی حمار همان را، نه یک حماری. الا الحمار. نه الا حمار. وقتی می‌گویی الحمار، یعنی حمار همان قوم دیگر.

ج: ال آن عهد است؟

س: نمی‌خواهد بگوید که یک حماری. که اصلاً ربطی به آن هم نداشت. این را نمی‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید حمار همان قوم. الا الحمار یعنی حمار همان‌ها. ظاهرش این است دیگر.

عرض می‌کنیم به این‌که ملزومی برای این نداریم که ما بیاایم ... می‌خواهد بگوید ظهور در این دارد همین استثناء منقطع؟ چه ملزومی بر این داریم؟ خب موضوعاً له الا، مگر ما همه‌ی حقایق مجازات ندارد؟ این‌ها ظهورات است. اصالة الحقيقة یک چیز تعبّدی که نیست. ظهور است. که ما باید حمل بر معنای حقیقی بکنیم. ولی وقتی که حالا بعد خواهیم گفت در جواب آن چیز ثانی، ما نکات فراوان داریم برای بیان استثناء منقطع که در معنای حقیقی آن استعمال نشود ملزومی بر این نداریم که بگوییم و شاهد بر این‌که ملزم نداریم و قبول داریم استثناء متصل دلالت بر حصر می‌کند آیا واقعاً در همین جا می‌توانیم ملتزم به این حصر بشویم بگوییم بله یعنی از متعلقات‌شان، غیر از حمار چیز دیگری نیاوردند؟ عرف این را می‌فهمد؟ اگر گفت که در همین مثال جائی القوم الا الحمار می‌فهمد که بقیه‌ی متعلقات‌شان غیر از حمار هیچ همراه خودشان نیاوردند؟ این را می‌فهمیم؟ نمی‌فهمیم. اگر این قرینه می‌شد بر این‌که آن قوم را اعم از خودشان و متعلقات در نظر گرفته، پس باید بگوییم که همه‌ی متعلقات‌شان غیر از حمار ایشان آمده در این مثال.

س: نه ما جائی القوم.

ج: نه جائی القوم است این مثالی که الان خواندیم جائی القوم الا الحمار، ما جائی هم همین‌طور است در آن طرف آن. جائی القوم الا الحمار، می‌گوید استثناء متصل است چرا؟ چون جائی القوم، یعنی با همه‌ی متعلقات و همه‌ی بند بیل‌هایشان، فقط حمارشان اخراج می‌شود. یعنی فرش‌شان را هم آوردند. اسباب آشپزخانه‌شان را هم آوردند؟

س: نه دیگر همان‌هایی که متعارف است.

ج: بابا جان کلام است متعارف است یعنی چی؟ اگر شما می‌گویید متعلق همه‌ی آن‌ها این است پس فقط آمده حمار را اخراج کرده.

س: متعلق یعنی خودشان و مراکب‌شان. نه این‌که حالا وسایل آشپزخانه‌شان را هم بیاورند. کسی که مدعی هست این را می‌گوید.

ج: حمار را اخراج کرده. بقیه که ... حالا این‌ها مراکب متعدده دارند حمار را اخراج کرده پس شما از آن می‌فهمید که آن‌ها را؟؟؟
س: بله.

ج: هیچ وقت این را نمی‌فهمد. ما جائنی القوم الا الحمار، بگوید که

س: آن‌که ادباء گفتند از باب مبالغه است.

ج: نه حالا می‌گوییم آن‌ها را. صبر کنید.

پس این ملزمی ندارد این‌که آقای سید فرموده ما همه‌ی این‌ها را برگردانیم بخاطر... بله اگر نکته نداشت چیزهای دیگر نبود این‌ها بله.

س: یعنی شما می‌گویید اصالة الحقيقة، جایی که مجاز ممکن است وجود داشته باشد؟؟؟

ج: نه..

س: این با حقیقت هم سازگار است آخر، یک موقع حقیقت آن یک جوری هست که قابل پذیرش نیست عرفاً، فرمایش شما درست است.

ج: استثناء حقیقی نیست دیگر.

س: نه می‌خواهم بگویم اگر معنای حقیقی خودش یک معنای قابل قبولی باشد اگر قبول بکنیم معنای حقیقی الا همین است؟؟؟ حالا نکته داشته باشد مگر مجازات نکته ندارند؟ پس افراد؟؟؟

ج: نه ببینید اصلاً ...

س:؟؟؟

ج: نه.

الا این جاها باز نمی‌خواهیم بگوییم به این‌که مجاز می‌شود. نه در استثناء منقطع هم مجاز نمی‌شود. یعنی الا را در غیر معنای مگر استعمال نمی‌کنیم. الا‌ی این‌جا چه استثناء متصل باشد چه منقطع باشد الا یعنی مگر. پس مجاز در کلمه که حتماً نیست. اما موارد استعمال معمولاً جایی است که این مگر را بیاورند که مستثنی منه عام باشد مستثنی را هم در برگیرد با این مگر خارج بکند.

س: انصافاً معنای حقیقی استثناء این است که باید یک چیز وسیعی باشد که من یک تکه از آن را بکنم.

ج: می‌دانم شما وقتی منقطع ...

س: ???

ج: بابا الا الحمار با آن جایی که الا زید، الا در دو معنا استعمال شده.

س: ???

ج: بابا مجاز است یعنی مجاز در کلمه است یعنی مستعمل^۱ فیه آن با هم فرق می‌کند؟

س: بله فرق می‌کند.

ج: پس آن جا الا را چه جور باید ترجمه بکنیم؟

س: همین را دارم عرض می‌کنم اگر شما بخواهید آن طوری تفسیر بکنید ما که نمی‌گوییم آن تفسیر باطل است.

می‌گوییم مجاز در اصالة الحقيقة می‌گوید به مقتضای اصالة الحقيقة من باید یک توسعه‌ای آن جا فرض بکنم که

معنای حقیقی آن درست بشود. بله اگر یک موردی بود که معنای حقیقی ???

ج: حالا اگر نکردند الا معنای دیگری پیدا می‌کند؟

س: نه می‌شود معنای مجازی دیگر. یعنی مجازی ???

ج: نه الا معنای دیگری پیدا می‌کند؟

س: بله که پیدا می‌کند. مجازی ??? یعنی همان دیگر. یعنی در واقع یک توسعه‌ای نیست که من یک تکه از آن

را بکنم.

ج: نه معنای دیگری پیدا نمی‌کند.

س: ??? الا یعنی استثناء، الای استثنائی یعنی استثناء. استثناء هم حقیقت آن این است که ???

ج: آن که معنای حرفی است ??? استثناء. این معنای اسمی است. در این استثناء که نیست.

س: نه حالا همان. ???

ج: حالا چه بگوید استثنائی چه بگوید الا.

این که حالا مرحوم سید فرمودند که همه جا این جور می‌شود این ملزمی ما بر این نمی‌بینیم بلکه قرینه‌ی بر

خلاف داریم که این استفاده از این نمی‌شود این حصر نسبت به بقیه‌ی متعلقات استفاده نمی‌شود اگر متعلقات در

تقدیر گرفته می‌شود. یا می‌گوییم مراد آن هست. و ثانیاً این در جایی است که اگر نکات دیگری وجود نداشته

باشد. وقتی نکات دیگر ادبی وجود دارد خب می‌شود استثناء منقطع گرفت و این بخاطر آن نکته‌ها. که حالا آن

نکته‌ها، نکته‌هایی است که امام آن جا بیان فرموده که نه، استثناء منقطع هم دارای نکته‌هایی است.

گاهی می‌فرمایند که حالا البته الان بخواهیم این‌ها را بگوییم طولانی هست چند تا هست که قبلاً هم گفتیم سابقاً

و این مهم است که ما ببینیم استثناء منقطع در زبان‌های مختلف، این دارای نکته‌های ادبی مختلف هست. و

بخاطر این مردم استثناء منقطع را به کار می‌برند. یعنی با این‌که واقعاً مستثنی داخل مستثنی منه نیست، هیچ عامی را هم در نظر نمی‌گیرند. در آن طرف. اما در عین حال مبرر دارند. مجوز دارند و از نظر مکالمه‌ی عرفی هم می‌پسندند که الا به کار بگیرند. بدون این‌که این تمهلات را هم بگوییم که آن‌جا در نظر گرفته، که کأن یک مجموعه‌ای است یک عامی است. نکات فراوانی وجود دارد که حالا این نکات را ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.